گفت‌وگو

گفت‌وگو با حسن اکبری بیرق به مناسبت انتشار چاپ دوم رمان «قدیسه پالتیویش»

تب ترجمه از ترکی استانبولی در ایران

«قدیسه پالتیویش» عنوان رمانی است از صباح‌الدین علی که مدتی پیش با ترجمه حسن اکبری‌بیرق و زینب عمدی‌کلژار توسط نشر فروزش به چاپ رسید و بینجنبشه بیست‌وهشتم دی‌ماه نیز چاپ دوم آن در نشر چشمه رونمایی خواهد شد. صباح‌الدین علی، نویسنده، شاعر و روزنامه‌نگار در ترکیه است که اکثریه به‌واسطه شعر وارد عرصه ادبی شد اما بعدها با رمان‌ها و داستان‌هایش به شهرت رسید. «قدیسه پالتیویش»، را می‌توان مهمترین رمان او دانست که یکی از پرفروش‌ترین رمان‌های ترکیه بوده است. به مناسبت انتشار چاپ دوم این رمان با حسن اکبری‌بیرق گفت‌وگویی کوتاه کرده‌ایم و در این گفت‌وگو هم درباره جایگاه صباح‌الدین علی در ادبیات ترکیه صحبت کرده‌ایم و هم درباره ترجمه رمان‌های ترکی در ایران.

این روزها ترجمه شعر و داستان از زبان ترکی استانبولی رونق بیشتری گرفته است. ارزیابی شما از این اتفاق چیست؟

ترجمه از ترکی به فارسی بیش از نیم‌قرن است که در ایران و برخی کشورهای پارسی‌زبان دیگر رواج داشته و بیشتر در زمینه آثار ادبی فاخر بوده است. ولی از یک دوره‌ای به‌بعد ترجمه آثار عامه‌پسندتر و اجتماعی‌تر هم رواج پیدا کرد. مثلا در دهه چهل شمسی آثاری از عزیز نسین به شکلی به‌چندان مطلوب توسط رضا همراه ترجمه شد که در شناساندن ادبیات اجتماعی، سیاسی آن دوره ترکیه موفقیت خوبی کسب کرد؛ یا در دهه پنجاه آثار باشار کمال توسط مترجمان زبردستی به فارسی برگردانده شد که این از بخت‌یاری آن نویسنده بزرگ بود که کسی مثل رندهاد نمین یاغچه‌یان، از جاودانه او «اینجه ممد» را به فارسی ترجمه کرد که گویا الهام‌بخش اسماء محمود دولت‌آبادی در آفرینش «کلیدر» بوده است. «سرّ خیمه» دیگر اثر این نویسنده است که به قلم مترجم بزرگ کشورمان، شادروان رضا سیدحسینی با همکاری جلال خوشوقتی در نشر نگاه منتشر شده است. چاپ دوم این اثر در سال ۱۳۶۸ منتشر شده و از آن زمان تاکنون تجدیدچاپ نشده است. همچنین «قهر دریای» او با ترجمه رحیم رئیس‌نیا اوایل دهه هفتاد توسط همین ناشر چاپ شد. حتی داستان «بزدهای با یک بال» با ترجمه مریم طباطبائی‌ها همین دو، سه سال پیش به همت نشر پویندهٔ منتشر شده است. در زمینه شعر هم ناظم حکمت خلیلی خوش‌نشانی بود که کسی مثل احمد بهوری به ترجمه آثارش پرداخت. منظورم این است که ترجمه از ترکی به فارسی در دهه‌های اخیر همیشه وجود داشته و اگر هرکمی می‌کند که در چند سال گذشته رونق بیشتری پیدا کرده به نظرم به دلیل سه عامل است: اول، اعطای نوبل ادبیات به اورهان پاموک و متعاقب آن ترجمه و انتشار آثارش در ایران. دوم ترجمه و چاپ آثار عامه‌پسند و پرفروش خانم آلف شفق (یا آن‌طور که به غلط مشهور شده الیف شافاک) و سوم اجازه نشر آثار عزیز نسین که البته این یکی کمی عجیب بود و توانم با تبعیض چراکه من هم چند داستان و مقاله از او ترجمه کردم و حتی قرار شد در یکی از ماهنامه‌های معتبر پرونده‌ای برای عزیز نسین ترتیب داده شود که ظاهرا میسر نشد و ما بدشدت متاسف ساخت.

شما به جز عزیز نسین ترجمه‌های دیگری هم از ادبیات ترکی انجام داده‌اید. چه شد که به سراغ ترجمه این آثار رفتید؟

بله. خوشبختانه من هم سهم ناچیزی در این عرصه دارم؛ به‌هرحال ترکی زبان مادری من است و از کودکی با اشعار ترکی مامونی بودم اما واقعش آن است که ماموریت علمی به ترکیه و یافادت نسبتاً طولانی در آنجا و فرصت تلخ در زبان و ادبیات و فرهنگ و اندیشه غنی ترکی، فرصت مغتنمی بود برای خطرکردن و دست به ترجمه‌بردن.

من بیش از آن فضل از زبان انگلیسی و عربی ترجمه می‌کردم؛ اما یک پروژه مشترک با همکار محترمم در ترکیه، خانم زینب عمدی‌کلژار، منجر به تجربه‌ای موفق شد و دو کتاب مهم از دو نویسنده شهیر ترکیه به فارسی برگردانده شد. والی پرفروش‌ترین رمان جناب احمد اکبرآبادی ترکیه بود که با عنوان «قدیسه پالتیویش» به قلم صباح‌الدین علی، ترجمه کردیم و انتشارات فروزش جایش کرد که بینجنبشه بیست‌وهشتم دی‌ماه از چاپ دومش طی مراسمی در نشر چشمه رونمایی خواهد شد و دیگری رمان «جانستان» از نویسنده بزرگ ترک، یوسف آتیلغان که همین نشر فروزش در دست انتشار دارد و شاید یکی دو هفته دیگر به بازار بیاید. البته در حال ترجمه دو سه کتاب دیگر هم از ترکی هستم که با فرض اتمام مجوز به‌زودی منتشر خواهد شد.

همین اتفاق آبتاش دهنده اقبال بیشتر به ادبیات ترکی نیست؟

جرا حست ولی دلایلش را گفتم و این اتفاق خارق‌العاده‌ای نیست. این را هم باید اضافه کنم چندسالی است که اقبال به کتاب‌های عامه‌فهم درباره مسایل عمیق عرفانی و فلسفی، در کل دنیا بیشتر شده است. در ترکیه هم چند نویسنده که مشهورترین‌شان خانم آلف شفق است، به این راه رفته‌اند. این نویسنده که گاه به زبان انگلیسی هم می‌نویسد در ترکیه و ایران و برخی کشورهای دیگر شهرتی به هم زده است که شاید اورهان پاموک هم به پای آن نرسد. این در حقیقت باب رمانی است که به معنویت معاصر و عرفان‌های نوظهور اشاره شده است. تا این‌جای کار عیب چندانی ندارد ولی نگرانی من از آن است که حقیقت و معنا، عهدهٔ منتدلی پیدا کند و این چهره معنوی و تهی از معنا چند نسل نگذرد بافته و تنسّگان معنویت را گمراه کند. اگر بخواهم مصداقی حرف بزنم می‌توانم به کتاب پرفروش «ملت عشق»، اثر الف شفق اشاره کم که چندین ترجمه از آن (البته گاه مغلوط و ناریا) با عناوین مختلف به فارسی انتشار و بارها تجدیدچاپ شده است. این رمان‌واره که حکایت زنی امریکایی در بدوها و الام و آرزوهای اصیل اما مدرن بیستی است. تصویری از شمس و مولانا به دست می‌دهد که گرچه جالب است و خلاقانه اما یک محقق یا حتی خواننده نسبتاً آگاه در جهان اسلامی، ایرانی یا ترکان نمی‌کند. اگر حفظ اعتبار اندیشه بزرگانی چون مولوی برای کسی اهمیت داشته باشد باید با دقت بیشتری رواج چنین برداشت‌های امروزی و ساده از متون سنتی را مدنظر داشته باشد تا مبادا کالایی تقلبی با برند مولوی و شمس به مشتریان عرفان و معنویت در عصر خاصر فروخته و قالب شود.

صباح‌الدین علی چه جایگاهی در ادبیات ترکیه دارد؟

اول باید یادآور شوم که یک نکته من مردم ترکیه صباح‌الدین علی را در حقیقت بازیابی کرده‌اند. مثل یک باستان‌شناسی که از زیر خروارها خاک یک اثر قیمتی و مهم را دربیاورد.

ادامه در صفحه ۹

عطف

جنگ تن به تن

«کتابی که اکنون مشغول نوشتن آنم، شاید به نظر برخی‌ها چیز پوچی بیاید؛ البته اگر اصلا این خیلی‌ها امکان خواندن آن را پیدا کنند. با این‌که کاملا به میل خود و بی‌دستور کسی این کار را شروع کرده‌ام، ولی ممکن نیستم قصدم از نوشتن این کتاب چیست. تمام قضیه از این قرار است که من می‌خواهم و باید آن را بنویسم.» این شروع رمان «کالوکائین» کارین بویه است که به‌تازگی با ترجمه سعید مقدم توسط نشر مرکز به چاپ رسیده است. کارین بویه در سال ۱۹۰۰ در کوتبرگ از پدری آلمانی‌تبار و مادری که علاقه‌مند به عرفان هندی بود متولد شد. کارین بویه در سال‌های نوجوانی و تحت‌تاثیر مادرش به عرفان هندی دل بست و بعد در ۱۸سالگی به مصیبت کرایش پیدا کرد. او تحولات فکری‌اش را در رمانی با عنوان «بحران» که به سال ۱۹۳۴ منتشر شد توضیح داد. در سال ۱۹۲۱ یعنی وقتی که بویه در ابتدای جوانی قرار داشت، برای تحصیلات دانشگاهی به فضای وارد شد که کاملا متفاوت از فضای فکری بیشین او بود. او خیلی زود به جنبش کلارته پیوست و نه فقط یکی از نویسندگان این جنبش که مدتی نیز دبیر تشکیلات مرکزی آن بود. کلارته، جنبش انترناسیونالیستی کارگری و دروافع سازمان روشنفکران چپ رادیکال سوئد بود. کلارته در اواخر دهه ۱۹۱۰ تشکیل شد و به نوعی سوسیالیسم کرایش داشت که تفاوت زیادی با کمونیسم نداشت. بویه در همین دوران به انتقاد از آموزش مسیحیت پرداخت و آن را چیزی دانست که به درد انسان عصایتگر نمی‌خورد. او در ۱۹۲۲ مجموعه شعری با نام «ایر» منتشر کرد و به عنوان شاعری جیردست مطرح شد. او بعدتر دو مجموعه شعر دیگر با نام‌های «در سرزمین پنهان» و «آتشبانه‌ها» نیز به چاپ رساند. کارین بویه در سال ۱۹۲۸ سفری به شوروی کرد و این آغاز جدایی او از تفکرات قدیمش بود و پس از آن با نشریات لیبرال همکاری کرد. بویه نوشتن رمان را در دهه ۱۹۳۰ آغاز کرد و با همین اولین رمانش هم موفقیت زیادی به دست آورد.

«کالوکائین» را مهرتیرن رمان بویه دانسته‌اند. این کتاب که آخرین رمان بویه هم هست، در سال ۱۹۲۰ منتشر شد. فاشیسم و همچنین سفر بویه به شوروی دستمایه‌های نوشتن رمان «کالوکائین» است. بویه در سال ۱۹۴۱ و به خاطر دردهای شدید روحی که داشت به زندگی خود پایان داد و امروز بسیاری او را بزرگترین و محبوب‌ترین شاعر سوئد می‌دانند. در بخشی از رمان «کالوکائین» می‌خوانیم: «با توجه به اینکه نوشته حاضر از جنبه‌های مختلف حاوی مضامین غیراخلاقی می‌باشد، به این سبب، اراده بررسی تصمیم اتخاذ نموده است که آن را در ردیف آثار بی‌نقیصه خطرناک در آثرپ مخفی کشور کیهانی بایگانی نمایند. علت نابودنمودن کامل این نوشته از این قرار است که مضامین غیراخلاقی مندرج در آن امکان دارد مدادی باشد که دانشمندان معتمدی که در زمینه توضیح و تشریح ذهنیت موجودات ساکن کشور همسایه به کار تحقیق اشتغال دارند، بتوانند از آن بهره‌مند گردند. شخص محبوسی که این‌ها را به رشته تحریر درآورده و همچنان، تحت‌نظر، مشغول تحقیقات شیمیایی است، اکنون، زمانی که قلم وکاغذ دارد تا به مصرف می‌رساند، تحت نظارت سخت‌تری قرار دارد. از ایرن‌رو، او با ناسایسی مخفیانه در حال افرایش‌اش، با زیونی و عقاید خرافی‌اش، ضروری است نمونه بارز انحطاطی تلقی گردد».

کالوکائین
کارین بویه
ترجمه سعید مقدم
نشر مرکز

گفت‌وگو با اشرف بروجردی رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی

از سانسور چیزی به دست نمی‌آوریم

پیام حیدرقزوینی

هشت دهه از عمر سازمان اسناد و کتابخانه ملی می‌گذرد و تاکنون مدیران مختلفی به این سازمان آمده و رفته‌اند. کتابخانه ملی اگرچه به عنوان نهادی فرهنگی و علمی شناخته می‌شود اما سازمانی است که زیرمجموعه نهاد ریاست‌جمهوری قرار دارد و به این خاطر در همه این سال‌ها با تغییر هر دولتی مدیرانش هم عوض شده‌اند و از این‌رو همواره سیاست دولتی بر کتابخانه ملی سایه انداخته است. اشرف بروجردی چندماهی است که به ریاست این سازمان منصوب شده و در این مدت بر موضوعات مختلفی مثل توسعه کتابخانه ملی و لزوم افزایش سرانه مطالعه کتاب تاکید کرده است. به مناسبت هشتادسالگی سازمان اسناد و کتابخانه ملی با اشرف بروجردی درباره مسائل مختلف این سازمان و نقدهایی که در این سال‌ها به این نهاد وارد بوده گفت‌وگو کرده‌ایم. محدودیت‌های موجود برای عضویت در کتابخانه ملی، وابسته‌بودن آن به دولت، تقلیل‌یافتن کتابخانه ملی به سالن قرائت ازجمله مسائلی است که در این گفت‌وگو به آنها پرداخته‌ایم. همچنین برنامه‌های موردنظر کتابخانه ملی مثل پروژه تاریخ شفاهی و توجه به ترجمه از دیگر موضوعات مطرح‌شده در این گفت‌وگو هستند. بروجردی در جایی از این گفت‌وگو درباره دخالت‌های سیاست در حوزه فرهنگ می‌گوید: «اگر فضایی ایمن به وجود نیاید طبیعی است که باور اندیشمندان هم به خوبی در جامعه عرضه نمی‌شود چراکه هم آنها سعی می‌کنند خودشان را کنترل کنند تا مطرح نشوند و هم جامعه سعی می‌کند که اندیشه آنها را باور نکند و اگر باور می‌کند بازگو نکند چون قضا تا امن است. بنابراین اگر ما بخواهیم بین اندیشمندان و اصحاب فکر و فرهنگ با سطح جامعه آشتی برقرار کنیم مهم این است که بتوانیم این فضای امن را ایجاد کنیم. اگرنتوانستیم این فضا را به وجود بیاوریم و این امکان را به اندیشمندان و اهل فرهنگ بدهیم که باورهایشان را بر اساس یافته‌هایشان به زبان بیاورند قاعدتا این آشتی فراهم می‌شود و شرایط بهتری برای هر دو طرف برقرار می‌شود. امروز این خلأ در کشور ما وجود دارد و... کسی مثل آقای دولت‌آبادی نمی‌تواند کتابش را در ایران چاپ کند. چون او باوری دارد و به واسطه آن باور، تاریخی را می‌نگارد که در نگاه رسمی غالب مورد قبول قرار نگرفته و آن را برای کل سیستم نامناسب می‌دانند. اگر این رویه بخواهد تداوم پیدا کند قاعدتا این شکاف بیشتر خواهد شد.»

عکس: روفیه رستمی شرق

چند ماهی از ریاست شما بر سازمان اسناد و کتابخانه ملی می‌گذرد و البته پیش‌تر هم به واسطه حضور در جلسات شورای راهبردی با سازمان در ارتباط بوده‌اید و یک آشنایی کلی با اینجا داشته‌اید. به‌نظرتان مهم‌ترین چالش‌ها و مسائل پیش روی سازمان اسناد و کتابخانه ملی چیست؟

من البته پیش از این در سازمان اسناد و کتابخانه ملی شاغل نبودم و صرفا برای جلسات شورای راهبردی دعوت می‌شدم که عده‌ای از صاحب‌نظران در آن حضور داشتند. تا پیش از حضورم در اینجا، آشنایی‌ام با حوزه آسیب‌های مربوط به سازمان و معضلاتی که پیش روی این نهاد وجود داشت طبعا از خلال همین جلسات شورای راهبردی بوده است.

از سوی دیگر به واسطه همین جلسات بود که متوجه شدم ظرفیت موجود در سازمان قابلیت تعمیم و توسعه دارد و این امکان وجود دارد که تمام اصحاب دانش و تفکر بتوانند به اینجا دل ببندند اما به دلایل مختلف این ظرفیت قابلیت بهره‌وری کامل را نداشته است. کتابخانه ملی در بافت یک بار فرهنگی و علمی موجود در آن می‌تواند محلی برای حضور گسانی باشد که می‌خواهند از عالم سیاست یا چالش‌های اجتماعی به دور باشند و آنها می‌توانند این‌جا را به عنوان پایگاه خودشان قرار دهند. با تاکید بر این موضوع می‌خواهم بگویم چالش‌ها و آسیب‌هایی که از ابتدا پیش روی سازمان بوده، عمدتا به کمبود منابع مالی برمی‌گردد این مسئله علاوه بر نازل آن می‌شود که سازمان به عنوان نهادی فرهنگی گسترش یابد. ظرفیت بالای سازمان به دلیل پایگاه علمی‌اش است. اما یکی از چالش‌های اینجا فضای فیزیکی محدودش است و دیگر اینکه منابع مالی تخصیص‌یافته به سازمان هم اندک است و به این‌خاطر ظرفیت موجود در اینجا امکان توسعه در سطح بین‌المللی و حتی ملی را ندارد. با این‌حال سازمان قابلیت زیادی برای توسعه دارد و این موضوع نیاز به رویکرد مثبت همه دست‌اندرکاران حوزه فرهنگ دارد.

باید این باور به وجود بیاید که این مجموعه، جایی نیست که صرفا به یک نهاد تعلق داشته باشد بلکه اینجا مجموعه‌ای ملی و متعلق به همه است. تمام اصحاب دانش باید بتوانند از این مجموعه استفاده کنند و اینجا به عنوان پایگاهی برای ارایه نظرات و دیدگاه‌هایشان بهره‌برداری کنند و آن را در اختیار همه قرار دهند.

این سازمان عنوان «ملی» را یدک می‌کشد اما به‌نظرمی‌رسد که همچنان فاصله زیادی تا ملی شدن دارد و یکی از موانع ملی بودن همین محدودیت فیزیکی است که شما هم به آن اشاره کردید. در دهه‌های اخیر تب مدرک‌گرایی در جامعه ما به شدت وجود داشته و شاید سازمان اسناد و کتابخانه ملی هم در نتیجه همین مدرک‌گرایی ملاک عضویتش را مقاطع تحصیلات تکمیلی قرار داده و با شرایط موجود بخش بزرگی از جامعه امکان استفاده از این سازمان ملی را ندارند. البته مشکل فقط با اینجا مربوط نیست و شاید علل اصلی‌اش را باید در جاهای دیگری هم جست. از جمله اینکه ملاک در همین شهر تهران به‌زحمت می‌توان کتابخانه‌ای استاندارد پیدا کرد و احتمالا به همین خاطر است که حجم مراجعه‌اش به کتابخانه ملی، که از آن به عنوان سالن قرائت استفاده می‌کنند، بیش از ظرفیت موجود سازمان است و کمبود کتابخانه‌های استاندارد در سطح شهر باعث شده تا کتابخانه ملی به قرائت خانه تقلیل یابد. سازمان اسناد و کتابخانه ملی چقدر در استانداردسازی و مدیریت راهبردی کتابخانه‌ها درکشور نقش دارد؟

البته ما در کتابخانه ملی بحث مدرک‌گرایی نداریم بلکه درمورد دانشگاهی را به عنوان یک شاخص برای محدود کردن ورود افراد به کتابخانه قرار داده‌ایم. همان‌طور که گفتید کتابخانه ملی به دلایل مختلف به یک قرائت‌خانه تبدیل شده در حالی که اینجا باید پایگاه تولید علم و دانش باشد چون همه منابع در اینجا وجود دارد و تمام اصحاب فرهنگ می‌توانند اینجا استفاده کنند و فرهنگ و دانش را بسط دهند. به تعبیری اینجا می‌تواند خانه دوم اندیشمندان جامعه ما باشد و نه صرفا سالن قرائت گسانی که می‌خواهند مدارج دانشگاهی را طی کنند. با این‌حال یک ظرفیت فیزیکی در اینجا وجود دارد که ما موظفیم آن را در اختیار افراد قرار دهیم اما چون این ظرفیت وجود داشته تاکنون‌هم که مدرک را به اینجا بیش پای پارامترهای ورود به کتابخانه قرار دهیم و راه به معنای فرهنگ بودن ما نیست چراکه ما دانش را فراتر از مدرک می‌دانیم.

اما درباره تبدیل شدن به یک پایگاه، باید به این مسئله پاسخ دهیم که چه باید بکنیم تا کتابخانه ملی جامعه بود و قاعدتا در اینجا موضوع استانداردسازی مطرح می‌شود. استانداردسازی یک سالن مطالعه و اینکه یک کتابخانه از چه منابعی باید برخوردار باشد جزو دغدغه‌های سازمان است. لیکن ما تنها می‌توانیم این معیارها را به سایر دستگاه‌ها و شهرداری‌ها اعلام کنیم تا در جهت ایجاد فضای مناسب برای مطالعه اقدام کنند. جامعه امروز ما جامعه‌ای جوان است و چیزی حدود شصت درصد از جمعیت کشور ما را جوانان تشکیل می‌دهند و تمام دستگاه‌های فرهنگی باید به نیازهای این طیف گسترده توجه کنند. نسل جوان کشور ما به فرصت‌ها، امکانات و مکان‌هایی نیاز دارد که هم از فضایی مفرح و مطلوب برخوردار باشد و هم امکان آموختن دانش‌ها و مهارت‌های جدید باشد. بنابراین رعایت معیارها و قواعد استانداردسازی کتابخانه‌ها وظیفه شهرداری‌ها و دیگر نهادهای فرهنگی است. درحالی‌که شاخص‌های استانداردسازی را هم کتابخانه‌ها رعایت نمی‌کنند.

مهم‌ترین شاخص‌های استانداردسازی، یکی دیجیتال کردن منابع مکتوب است و دیگری برخورداری از اینترنت پرسرعت تا اعضا بتوانند با کل منابع علمی دنیا در ارتباط باشند. حتی کتابخانه ملی در هردوی این زمینه‌ها محدودیت دارد. نه فقط کتابخانه ملی که کشور ما این محرومیت را دارد. یعنی ما هنوز توانسته‌ایم در سطح ملی تمام کتاب‌ها و منابع، اعم از خطی و غیرخطی و اسناد را دیجیتال کنیم و در اختیار عموم مردم قرار دهیم.

شاید در سال‌های آینده فرصتی باشد برای اینکه بتوانیم تمام منابع‌مان را دیجیتال کنیم و البته در آن موقع باز عقاید جدید دیگری جایگزین خواهد شد که باید بتوانیم آن‌ها را هم در اختیار داشته باشیم. البته این مسئله مانع از آن نیست که نتوانیم از فرصت‌ها و ظرفیت‌های موجودی که در اختیار داریم استفاده کنیم. باید به این نکته هم اشاره کنم که ما از بسیاری از کشورهای منطقه جلوتر هستیم و نمی‌توانیم این را نادیده بگیریم. کتابخانه ملی در حال حاضر در منطقه آسیای میانه جزو برترین‌ها قرار دارد. مثلا در حوزه سامانه‌های دیجیتال، کتابخانه ملی همین حال سی‌وشه هزار جلد کتاب خطی دارد و این یعنی وصل شدن به تاریخ و عقیده و سابقه بعلاوه و بهره‌مندی از یک فرهنگ کهن که در گذشته وجود داشته و امروز در اختیار ماست.

حتی کشوری مثل عراق که بسیاری از علما و اندیشمندان علوم دینی در آنجا حضور داشته‌اند، نتوانسته از تمام منابع خطی‌اش استفاده کند. البته ما همچنان باید در راستای جمع‌آوری منابع خطی تلاش کنیم و در دولت تدبیر و امید این امکان تا حدودی فراهم شده و امکان خرید منابع خطی بیش از گذشته شده و این می‌تواند خدمتی به حوزه علم و معرفت در کشورمان باشد. اما شکی نیست که شهرداری‌ها و وزارت راه‌که داعیه فرهنگ دارند و همچنین مدارس و دانشگاه‌ها به عنوان پایگاه‌های علمی، نهادهایی‌اند که باید به لحاظ ایجاد کتابخانه‌ها، برای مخاطبانشان ظرفیت فیزیکی مناسب و استاندارد فراهم کنند.

شهرداری‌ها باید کتابخانه‌هایی برای عموم مردم در سطح شهر ایجاد کنند و مدارس و دانشگاه‌ها نیز این وظیفه را درقبال دانش‌آموزان و دانشجویان دارند. همچنین وزارت ارشاد که درواقع همه حوزه‌های فرهنگی و هنری در آنجا تعریف می‌شود نقش مهمی در این موضوع می‌تواند داشته باشد. در این‌میان کتابخانه ملی نماد علم و دانش است و فضای فیزیکی بهتری به دلیل پایگاه علمی و فرهنگی‌اش دارد و می‌تواند تعاملی را با تمام دستگاه‌های فرهنگی در موضوع ایجاد و استانداردسازی کتابخانه‌ها داشته باشد و این را ما جز رسالت خود می‌دانیم. کمااینکه از گذشته این رسالت وجود داشته و مسئولان قبلی و به‌خصوص آقای خاتمی، که ساختمان فعلی کتابخانه ملی توسط ایشان افتتاح شد، هرگز خشتی را برای گسترش علم و فرهنگ در سطح جامعه گذاشته‌اند. هشتاد سال از عمر کتابخانه ملی می‌گذرد و این سازمان به تدریج رشد کرده و از این‌به بعد هم ما باید کار خودمان را توسعه بدهیم.

احمد شاملو نه تنها صرف قولی‌ایشان نداشت بلکه حتی به دانشگاه نرفته بود. اگر امروز او زنده بود می‌توانست از کتابخانه ملی استفاده کند؟

صددرصد. او به عنوان یک اندیشمند قطعا می‌توانست از اینجا استفاده کند.

نویسنده یا پژوهشگری که اعتبار شاملو را نداشته باشد اجازه حضور در کتابخانه ملی را خواهد داشت؟

قاعدتا باید یک مسئله‌ی ما ارایه کند تا مشخص شود که این آدم دانشمند است.

معیارهای شما برای اثبات این موضوع چیست؟

کتاب و رفرنس یا به هرحال تحقیاتی که انجام داده است. باید به ما نشان دهد که یک محقق است اما مدرک و تحصیلات دانشگاهی ندارد. ما اینجا سال‌هایی برای محققان داریم و حتی میزهایی داریم که متعلق به افراد خاصی است که می‌خواهند تحقیقی انجام دهند و می‌گویند این میز تا یک هفته یک ماه به فرد دیگری داده نمی‌شود و ما موظفیم تا این خدمت را به او انجام دهیم. الان در سالن تخصصی ما کسانی هستند که لزوما همه‌شان مدارک دانشگاهی ندارند. اما برای استفاده از سالن مطالعه باید مدرک دانشگاهی وجود داشته باشد.

در هشت دهه‌ای که از تاسیس کتابخانه ملی می‌گذرد مدیران متعددی به اینجا آمده‌اند و رفته‌اند. در طول چند ماهی که مسئولیت کتابخانه ملی بر عهده شما بوده همواره به این نکته تاکید کرده‌اید که اینجا محلی برای توسعه فرهنگ و دانش جدا از گرایش‌های سیاسی است. ساحت‌های فرهنگ و دانش بیش از مرجعیتی نیاز به این دارند که به شکل مستقل و بدون محدودیت‌های سیاسی موجود به راه خود بروند و به‌عبارتی باید با علم و فرهنگ با معیارهای فرهنگی و علمی موافق شد. اما کتابخانه ملی به عنوان نهادی دولتی مدیران زیادی به خود دیده و با تغییر هر دولتی مدیر جدیدی در اینجا منصوب می‌شود. آیا که به گذشته کتابخانه ملی نگاه کنیم می‌بینیم که کاه مدیرانی در اینجا بوده‌اند که حضورشان بسیار کوتاه بوده و خیلی زود عوض شده‌اند یا از اینجا به سیاست برگشته‌اند. از این‌رو آیا ضروری نیست که کتابخانه ملی برای رسیدن به هدفی که شما در این مدت بر آن تاکید داشته‌اید، مستقل از دولت باشد و مدیریتش بر عهده خود اهالی فرهنگ و دانش باشد؟

درست است که اینجا نهادی ملی است اما درنهایت به یک نهاد دولتی و سیاسی وصل است و علیهذا است که در مسندی سیاسی به نام ریاست جمهوری قرار می‌گیرد. نیروهایی را بر اساس پیش خوشی انتخاب می‌کنند و کتابخانه ملی هم از این قاعده مستثنا نیست. به این جهت اگرچه با تغییر دولت‌ها لزوما روسای کتابخانه ملی هم نباید عوض شوند اما به‌هرحال کسی که در این مسند قرار می‌گیرد باید به لحاظ فکری قرابتی با رییس جمهور داشته باشد.

بنابراین باید از این منظر به این موضوع نگاه کنیم. نه اینکه اینجا چون پایگاهی علمی است پس یک فرد علمی هم باید سال‌های سال اینجا حضور داشته باشد و البته اگر این‌طور باشد خوب است. اما باید به این نکته هم توجه کنیم که سازمان اسناد و کتابخانه ملی دارای سند راهبردی است که در دوار مختلف وجود داشته و اسنادی بالادستی وجود دارد که ما بر اساس آنها حرکت می‌کنیم. مثل نقشه جامع علمی کشور، اسناد قانون برنامه و سند چشم‌انداز و... که نمی‌توانیم آنها را نادیده بگیریم. طبیعی است که در پس تمام این اسناد بالادستی یک خرد جمعی نهفته است و این خرد جمعی باید قابلیت بهره‌برداری توسط همگان را داشته باشد. من به مسئله این‌طور نگاه می‌کنم که چون خرد جمعی به تدوین سیاستی که می‌تواند مروج علم باشد کمک کرده، در نتیجه من نوعی که امروز ریاست اینجا را بر عهده‌دارم باید بر اساس همان برنامه‌ها پیش بروم.

در نتیجه علی‌رغم اینکه من به عنوان چهره‌ای سیاسی در جامعه شناخته شده‌ام اما امروز در حوزه فرهنگ، امانتی به دست من سپرده شده و این امانت میراث فرهنگی جامعه است و از این میراث باید در راستای توسعه علمی و فرهنگی کشور و نه سیاست حرکت کنیم و به توسعه سیاست. لذا فکر می‌کنم همه کسانی که ریاست سازمان را برعهده می‌گیرند باید تلاشمان مبتنی بر این باشد که همه ظرفیت‌های موجود را به کار بگیرند تا علم و فرهنگ پیشرفت کند. به‌خصوص در دهه‌ها از عمر سازمان اسناد و کتابخانه ملی می‌گذرد و البته پیش‌تر هم به واسطه حضور در جلسات شورای راهبردی با سازمان در ارتباط بوده‌اید و یک آشنایی کلی با اینجا داشته‌اید. به‌نظرتان مهم‌ترین چالش‌ها و مسائل پیش روی سازمان اسناد و کتابخانه ملی چیست؟**

من البته پیش از این در سازمان اسناد و کتابخانه ملی شاغل نبودم و صرفا برای جلسات شورای راهبردی دعوت می‌شدم که عده‌ای از صاحب‌نظران در آن حضور داشتند. تا پیش از حضورم در اینجا، آشنایی‌ام با حوزه آسیب‌های مربوط به سازمان و معضلاتی که پیش روی این نهاد وجود داشت طبعا از خلال همین جلسات شورای راهبردی بوده است.

از سوی دیگر به واسطه همین جلسات بود که متوجه شدم ظرفیت موجود در سازمان قابلیت تعمیم و توسعه دارد و این امکان وجود دارد که تمام اصحاب دانش و تفکر بتوانند به اینجا دل ببندند اما به دلایل مختلف این ظرفیت قابلیت بهره‌وری کامل را نداشته است. کتابخانه ملی در بافت یک بار فرهنگی و علمی موجود در آن می‌تواند محلی برای حضور گسانی باشد که می‌خواهند از عالم سیاست یا چالش‌های اجتماعی به دور باشند و آنها می‌توانند این‌جا را به عنوان پایگاه خودشان قرار دهند. با تاکید بر این موضوع می‌خواهم بگویم چالش‌ها و آسیب‌هایی که از ابتدا پیش روی سازمان بوده، عمدتا به کمبود منابع مالی برمی‌گردد این مسئله علاوه بر نازل آن می‌شود که سازمان به عنوان نهادی فرهنگی گسترش یابد. ظرفیت بالای سازمان به دلیل پایگاه علمی‌اش است. اما یکی از چالش‌های اینجا فضای فیزیکی محدودش است و دیگر اینکه منابع مالی تخصیص‌یافته به سازمان هم اندک است و به این‌خاطر ظرفیت موجود در اینجا امکان توسعه در سطح بین‌المللی و حتی ملی را ندارد. با این‌حال سازمان قابلیت زیادی برای توسعه دارد و این موضوع نیاز به رویکرد مثبت همه دست‌اندرکاران حوزه فرهنگ دارد.

باید این باور به وجود بیاید که این مجموعه، جایی نیست که صرفا به یک نهاد تعلق داشته باشد بلکه اینجا مجموعه‌ای ملی و متعلق به همه است. تمام اصحاب دانش باید بتوانند از این مجموعه استفاده کنند و اینجا به عنوان پایگاهی برای ارایه نظرات و دیدگاه‌هایشان بهره‌برداری کنند و آن را در اختیار همه قرار دهند.

این سازمان عنوان «ملی» را یدک می‌کشد اما به‌نظرمی‌رسد که همچنان فاصله زیادی تا ملی شدن دارد و یکی از موانع ملی بودن همین محدودیت فیزیکی است که شما هم به آن اشاره کردید. در دهه‌های اخیر تب مدرک‌گرایی در جامعه ما به شدت وجود داشته و شاید سازمان اسناد و کتابخانه ملی هم در نتیجه همین مدرک‌گرایی ملاک عضویتش را مقاطع تحصیلات تکمیلی قرار داده و با شرایط موجود بخش بزرگی از جامعه امکان استفاده از این سازمان ملی را ندارند. البته مشکل فقط با اینجا مربوط نیست و شاید علل اصلی‌اش را باید در جاهای دیگری هم جست. از جمله اینکه ملاک در همین شهر تهران به‌زحمت می‌توان کتابخانه‌ای استاندارد پیدا کرد و احتمالا به همین خاطر است که حجم مراجعه‌اش به کتابخانه ملی، که از آن به عنوان سالن قرائت استفاده می‌کنند، بیش از ظرفیت موجود سازمان است و کمبود کتابخانه‌های استاندارد در سطح شهر باعث شده تا کتابخانه ملی به قرائت خانه تقلیل یابد. سازمان اسناد و کتابخانه ملی چقدر در استانداردسازی و مدیریت راهبردی کتابخانه‌ها درکشور نقش دارد؟

البته ما در کتابخانه ملی بحث مدرک‌گرایی نداریم بلکه درمورد دانشگاهی را به عنوان یک شاخص برای محدود کردن ورود افراد به کتابخانه قرار داده‌ایم. همان‌طور که گفتید کتابخانه ملی به دلایل مختلف به یک قرائت‌خانه تبدیل شده در حالی که اینجا باید پایگاه تولید علم و دانش باشد چون همه منابع در اینجا وجود دارد و تمام اصحاب فرهنگ می‌توانند اینجا استفاده کنند و فرهنگ و دانش را بسط دهند. به تعبیری اینجا می‌تواند خانه دوم اندیشمندان جامعه ما باشد و نه صرفا سالن قرائت کسانی که می‌خواهند مدارج دانشگاهی را طی کنند. با این‌حال یک ظرفیت فیزیکی در اینجا وجود دارد که ما موظفیم آن را در اختیار افراد قرار دهیم اما چون این ظرفیت وجود داشته تاکنون‌هم که مدرک را به اینجا بیش پای پارامترهای ورود به کتابخانه قرار دهیم و راه به معنای فرهنگ بودن ما نیست چراکه ما دانش را فراتر از مدرک می‌دانیم.

اما درباره تبدیل شدن به یک پایگاه، باید به این مسئله پاسخ دهیم که چه باید بکنیم تا کتابخانه ملی جامعه بود و قاعدتا در اینجا موضوع استانداردسازی مطرح می‌شود. استانداردسازی یک سالن مطالعه و اینکه یک کتابخانه از چه منابعی باید برخوردار باشد جزو دغدغه‌های سازمان است. لیکن ما تنها می‌توانیم این معیارها را به سایر دستگاه‌ها و شهرداری‌ها اعلام کنیم تا در جهت ایجاد فضای مناسب برای مطالعه اقدام کنند. جامعه امروز ما جامعه‌ای جوان است و چیزی حدود شصت درصد از جمعیت کشور ما را جوانان تشکیل می‌دهند و تمام دستگ